

سپیده برآمد بپالود خواب
که دیده بشویند هر دو ز شرم
نهادند سر سوي پرده سرای
پر از مهر دل، پیش ایشان دوید
سخن بیشتر بر چرا رفت و چون
چرا بر نهادی کلاه مهی؟
مرا بر در ترک بسته میان؟
به سر بر ترا افسر و زیر، گنج؟
همه سوي کهتر پسر روی کرد
نه نام بزرگی نه ایران سپاه
یکی پاک تر پاسخ افگند بن
اگر کام دل خواهی آرام جوی
نه شاهی نه گسترده روی زمین
بر آن مهتری بر ببايد گریست
سرانجام خشتست بالین تو
کنون گشتم از تاج و از تخت سیر
بدین روی با من مدارید کین
روان را نباید برین رنجه کرد
اگر دور مانم ز دیدارتان
مباد آز و گردن کشی دین من!
به ابرو ز خشم اندر آورد چین
نبد راستی نزد او ارجمند
همی گفت و برجست هزمان ز جای
گرفت آن گران کرسی زر به دست
ازو خواست ایرج به جان زینهار
نه شرم از پدر، خود همینست رای؟
بپیچاند از خون من کردگار

چو برداشت پرده ز پیش آفتاب
دو بیهوده را دل بدان کار گرم
برفتند هر دو گرازان ز جای
چو از خیمه ایرج به ره بنگرید
برفتند با او به خیمه درون
بدو گفت تور ار تو از ما کههی
ترا باید ایران و تخت و کیان
برادر که مهتر، به خاور به رنج
چنین بخششی کان جهانجوی کرد
نه تاج کیان مانم اکنون نه گاه
چو از تور بشنید ایرج سخن
بدو گفت کای مهتر کام جوی!
من ایران نخواهم نه خاور نه چین
بزرگی که فرجام او تیرگیست
سپهر بلند ار کشد زین تو
مرا تخت ایران اگر بود زیر
سپر دم شما را کلاه و نگین
مرا با شما نیست ننگ و نبرد
زمانه نخواهم به آزارتان
جز از کهتری نیست آیین من
چو بشنید تور از برادر چنین
نیامدش گفتار ایرج پسند
به کرسی به خشم اندر آورد پای
یکایک برآمد ز جای نشست
بزد بر سر خسرو تاجدار
نیایدت گفت ایچ بیم از خدای
مکش مرا کت سرانجام کار

مکن خویشتن را ز مردم گُشان
بسندده کنم زین جهان گوشه ای
به خون برادر چه بندی کمر؟
جهان خواستی یافتی، خون مریز
سخن را چو بشنید پاسخ نداد
یکی خنجر آبگون برکشید
بدان تیز زهرآبگون خنجرش
فرود آمد از پای سرو سهی
دوان خون از آن چهره ی ارغوان
جهاتا بپروردیش در کنار
نهائی ندانم ترا دوست کیست
سر تاجور ز آن تن پیل وار
بیانند مغزش به مشگ و عبیر
چنین گفت کاینست سر آن نیاز
کنون خواه تاجش ده و خواه تخت
برفتند باز آن دو بیداد شوم

کزین پس نیابی ز من خود نشان
به کوشش فراز آورم توشه ای
چه سوزی دل پیر گشته پدر؟
مکن با جهاندار یزدان ستیز
همان گفتن آمد همان سرد باد
سراپای او چادر خون کشید
همی کرد چاک آن کیانی برش
گسست آن کمرگاه شاهنشهی
شد آن نامور شهریار جوان
وز آن پس ندادی به جان زینهار!
بدین آشکارت ببااید گریست
به خنجر جدا کرد و برگشت کار
فرستاد نزد جهان بخش پیر
که تاج نیاگان بدو گشت باز
شد آن سایه گستر نیازی درخت
یکی سوی ترک و یکی سوی روم

آبگون: درخشان

آگندن: آکندن، پرکردن

بن افگندن سخن: عنوان کردن، گفتن

بیهوده: ناحق، باطل، بیشرم، گستاخ

پالودن: صاف کردن، پاک کردن

پیچاندن: هلاک کردن

رنجه کردن: رنجانیدن، آزرده ساختن

زمانه: عمر، زندگی

زهرابگون: زهرآلوده، دارای آبرهر

زینهار خواستن: پناه خواستن

سرد باد: آه سرد، ناله سرد، سخن سرد

سرو سهی: سرو کشیده، سرو راست

شد: رخت پر بست، مرد

شرم از دیده شستن: بی حیائی کردن

عبیر: ماده خوشبو که بر جامه پاشند

(که از صندل و گلاب و مشک سازند)

گرازان: خرامان

گردن کشی: تکبر، خودخواهی

نیاز یا نیازی: محبوب، معشوق

نیاگان: نیاکان

هزمان (مخفف هرزمان): در اینجا بمعنی ناگهان

یکایک: ناگهان

مأخذ

۱. شاهنامه (جلد اول) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۴۷۱۴-۰
۲. شاهنامه فردوسی (از روی نسخه مسکو)، نشر محمد، تهران، ایران، چاپ دوم، ۱۳۷۸
شابک (ISBN): ۹۶۴-۵۵۶۶-۳۵-۵
۳. لغت نامه دهخدا (CD)، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
شابک (ISBN): ۰۹۵-۴۳-۶۰۱۰-۹
۴. فرهنگ فارسی عمید، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ایران، ۱۳۸۱
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۰-۰۱۳۱-۷
۵. شاهنامه فردوسی (CD)، نشر کانون انفورماتیک، تهران، ایران،
<http://www.kanoon.net>
۶. <http://www.farhangiran.com>
۷. <http://shahnameh.com>